

يَحُولُ عَنْ قَبِيلٍ مِنْ قُصُودِهَا
مِنْ حَزَنَةٍ إِلَى الْبَيْتِ التَّرَائِبِ
فِيهَا فِيهِ مَسْجُودٌ مُعْجِدٌ
أَحْطَا بِهِ سَحُوبٌ لَا غَيْرَ لَهُ
وَقَوْلُ الْحَدِيثِ أَقْطَعُ كُلِّ امْرِئٍ
إِذَا دُعِيَ ابْنُ آدَمَ لِلْحِسَابِ
وَالْفَنَاءُ كُلُّ مَا حِجَّ أَثَافَا
كَسِبَتْهَا جَبَاهَا بِالْكِتَابِ
أَمَّا إِنْ التَّرْوَدَانِ عَقَلْنَا
وَأَخَذَا مِنْ حِطَامِ بَالِي الشَّيْءِ

این بیت در مورد آنست که در وقت و راسته بریشتا و زیور پای کونا کونان
تباریکای کوریا متعال و با ما و نور اتصال جویند و در تار یکمای عیش
و در وقت و در آن یکسان و خوشی و ندان و دوستی و دان و از آنج
بدان اندر بود و اندر تسلیم شوند آن بدنیای مشتهر و شاداب از بیج غریب
و از غریب تر از و دیگر گو آن کرد و پاناما همان اندر شسته هول و هیبت
و وزیر آنکسش کاهی که فرزند آدم مادر پایش و ایرزد و باب بحساب
علیه قانع بر امری و آدم هر عیش و نوشی است و در کتاب اعمال
جمله اعمال آدم از نیک و بد و زشت و زیبا که در این دار فانی پای برود
محمود و مشهور است و اگر تعقل نایم و نیکت بنگریم زمان نوبت
بر گرفتار و از عمر بهره برداشتن

است

فَقَبِي كُلِّ شَيْءٍ مَحْرُوفِي
وَيَا حُرْزَاهُ مِنْ حَالٍ وَحَرَمٍ
وَفِيمَنْ لَمْ نُوقِلْهُ بِفِلْسٍ
يُنَاسِبُنَا الرَّحْبَةَ بَعْدَ تَحْشِيرِ
كَانَا لَمْ نَعَاشِرْهُمْ يَوْمِي

مِنْ الْجَمْعِ الْكَسْفِ إِلَى الشَّاتِ
يُوزَعُ فِي الْبَيْنِ وَفِي الْبَتِ
وَقِيَمَةُ حَبَّةٍ قَبْلَ الْمَاتِ
وَقَدْ حَرْنَا عِظَامًا بِالْيَاتِ
وَلَمْ يَكْ فِيهِمْ خُلُوفِي

عاقبت تبرکار و پایان هر چه ما در آن اندریم از این اجتماع و فراهم
بودن پیراکنه کی و از بهر جدا ماندن است پس با حزن و اندوه و بر
آن اموالی که پیر و دانا و در دایه دنیا فراهم گردیم و و بال مال برگردان
نهادیم و سرانجام در میان سپردان و دختران پراکنده و آنان
که سزاوار فلسی از آن نمی شمردیم و قبل از ترک قیمت حبه نمی
نهادیم بخشش میشود و باین حالت و هنوز کاران که موافقت و محالست
بودیم هنوز در روز از ترک ما برگشته چنان ما را فراموش
و صحبت ما را از بس کوشش آورند که کوی هیچ اقبال آشنائی در
نبوده و ما در خاک گور جامی کنیم و استخوانهای گسسته و پوسیده شویم
کوئی هرگز با ایشان دوستی نبود و ایم و از روی دوستی موافقت
نداشته ایم

<p>لَمِنْ يَأَيُّهَا الْمَضْرُودُ تَجَوَّيْ سَتَمُضِي غَيْرَ تَحْمُودٍ فَرِيدًا وَيَخُذُكَ الْوَصِيُّ بِالْوَفَاءِ وَقَدْ أَوْقَرْتَ وَزَرَ أَحْرَجِيًّا فَمَا لَكَ غَيْرَ نَقْوَى اللَّهِ حَزَنًا مِنْ الْمَالِ الْمَوْفَرِ وَالْآثَاتِ وَتَخْلُقُ بَعْلُ عَمْرِكَ بِالْتَّرَا وَلَا إِصْلَاحٍ أَحْزَى أَنْتَ كَا يَشُدُّ عَلَيْكَ سَبْلُ الْإِنْبَعَا وَمَا وَزَرَ وَمَا لَكَ مِنْ غِيَا</p>	<p>لَمِنْ يَأَيُّهَا الْمَضْرُودُ تَجَوَّيْ سَتَمُضِي غَيْرَ تَحْمُودٍ فَرِيدًا وَيَخُذُكَ الْوَصِيُّ بِالْوَفَاءِ وَقَدْ أَوْقَرْتَ وَزَرَ أَحْرَجِيًّا فَمَا لَكَ غَيْرَ نَقْوَى اللَّهِ حَزَنًا مِنْ الْمَالِ الْمَوْفَرِ وَالْآثَاتِ وَتَخْلُقُ بَعْلُ عَمْرِكَ بِالْتَّرَا وَلَا إِصْلَاحٍ أَحْزَى أَنْتَ كَا يَشُدُّ عَلَيْكَ سَبْلُ الْإِنْبَعَا وَمَا وَزَرَ وَمَا لَكَ مِنْ غِيَا</p>
---	---

ای غرور برای فریب و غرور برای که انکس این اموال کثیر و اثاث
آراسته را فراهم نمایی زود است که تنادنا محمود بدختمه کور فرود می
و شوهر زن تو مرده رنگ ترا بدیاست خود بکار می بندد و در آنخل
تجسرات مالکانه مداخلت نماید و آنکس که ترا وصی و محل اعتماد
بود ترا خوار و مخدول بنویسد و از روی وفا و اصلاح بر
تو برآید و هیچکاری را از بهر تو بغیض نرساند و حال آنکه
تو در دایره دنیا حلال اوزار کردیدی و باری که اشیاء را که همه گاه
متبایل است و ابد به منزل نرسد ورشته آگاهی را بر تو سخت و نا
هموار گردانیده و محل شدی و جزه نقوی و پر مهر
کاره از خدا هیچ حوزی و هم پشت و
چنانچه ندارد

حرف الجیم

وَلَيْسَ لَدَاكَ ذَنْبٌ مِنْ عَلَيَّ	تَعَايُجُ بِالطَّبِيبِ لِكُلِّ دَاءٍ
بَيْنَ خَائِفٍ يَقِينٍ رَاجٍ	سَوَى ضَرْعٍ إِلَى الرَّثَمِ مَحْنٍ
ثَلَى مَا كُنْتُ فِيهِ مِنْ عَجَلٍ	وَإِظْهَارِ التَّدَامِنِ كُلِّ وَقْتٍ
بَلِيلٍ مَذْلَمٍ السَّتْرِ وَاجٍ	وَطُولِ تَهَجُّدِ بَطْلَانٍ يَحْفُو
بِإِعْزَاجٍ فَارِحٍ وَسُرُورٍ	لَعَلَّكَ أَنْ تَكُونَ غَدًا خَطِيئًا

برای درمان هر درد از طبیب در طلب معاشرت شوند لکن برای
 درد و علت گناه تو هیچ علاجی و درمانی نیست مگر اینکه با نیت
 خائف و امید داری بفعل و کرم خدای از روی یقین
 کمال بحضرت پروردگار ضراحتی محض و تضرعی خالص روی
 کنی و از اعوجاج و کجیا که ترا در افعال و امور بوده بهر وقت
 اظهار استغاثی و در شبستان تار و تارک به شهنشاهی و
 بیدار و عبادت و زاری بروز گشائی و از حضرت
 سبحانی در طلب عفو و گذشت برای شاید فردای قیامت
 ترا بسبب این افعال بهره نصیب کرده و بفوز و فلاح
 و پاداش خیر و خورسندی از نجات بالغ و نایل
 شوی

حَرْفُ الْحَاءِ الْمُهْمَلَةِ

۷

عَلَيْكَ بِصَرْفِ نَفْسِكَ عَنْ	فَأَشَى الذُّمَّ مِنَ الصَّلَاحِ
فَاهَبَ لِلْمَيْتَةِ قَبْلَ تَحْدُوا	كَأَنَّكَ لَا تَقْبِشُ إِلَى الرَّوَّاحِ
فَكَمْ مِنْ رَاحٍ فَبِنَاوَعَادِ	نَحْنُ نَعَانُهُ قَبْلَ الصَّبَاحِ
وَبَادِرُ بِالْإِنَابَةِ قَبْلَ مَوْتِ	عَلَى مَا فِيكَ مِنْ عَظَمِ الْجَنَاحِ
فَلَيْسَ آخِرُ الرِّزْقِ أَنْ تَمُوتَ	وَلَكِنْ مَنْ تَتَمَرَّ لِلْفَلَاحِ

بر تو باد که سخت بگوشی و نفس اماره را از هوا و هووس خود که
 بجهله اسباب سوء عاقبت و انجام و خیم و تباد کاری است باز
 داری چه هیچ چیز لذیذ تر از صلاح و ثواب نیست و از آن پیش
 که باید او گشتی بهم که کار آمد و مرک باشد و مترشد سیر شود
 چنانکه کوی از روز را شب و آن باید و آن بگردد بشاگاه و نرسانی
 بسیار گمان و مردمان در میان بودند که شامگاه و باید آمد و نرسانی
 پیش از صبح خبر مرک ایشان باز رسید و از آن پیش که حرکت
 اجل در قهر چنگال در آنجکه بتوبت و انابت مبادرت جوی و از آن
 گمانان بزرگو و معاصی عظیمه بحضرت خدای باز گشت غالی بمانا
 که آنکه کار بجا کند با عقل و در دانست اخوت ندارند بلکه دانا و شخص فرد
 مندی کسی است که از بهر فلاح و سرکاری خویش امان همت بر میان آورد

وَأَن صَافَيْتَ أَوْ خَالَتِ خَلًّا	فَتَنِي الرَّحْمَنُ فَأَجْعَلْ مِنْ بَوَاحِجِ
وَلَا تَقْدِرُ لِي بِتَقْوَى اللَّهِ شَيْئًا	فَدَعِ عَنْكَ الْمَلَالَةَ وَالْتَرَاخِي
وَكَيْفَ تَنَالُ فِي الدُّنْيَا سُرُورًا	وَأَيَّامُ الْحَيَاةِ إِلَى الْإِنْسِلَاحِ
وَجَلَّ سُرُورُنَا فِيمَا عَمَدُنَا	مَشُوبٌ بِالْبُكَاءِ وَبِالصُّرَاخِ
فَقَدْ عَمِيَ ابْنُ آدَمَ لَا يَرِيهَا	عَمِيَ أَقْضَى إِلَى الصِّمِّ الصَّخَاخِ

و اگر با کسی از روی مواخات بمصادقت و مصافحات بخوابی شد
یا کار بد و ستی بخوابی نکنند این برادری و دوستی ادر راه خدای
اطاعت خدای در آنکس هیچ چیز را با تقوی و پرستش کاری
برابر بکند و در کار تقوی و پرستش کاری بمالات و کالت و تراخی و
تساهل و بی کفایتی در دار غرور بعیش و سرور نماید بگردش و
حال آنکه ایام زندگانی در حالت انسلاخ و انقطاع است و جمله
سرور و شادمانی با که بان متهودیم برزاری و ناله و فریاد مشوب
و مقرون است بهمانند زند آتوم که میشود و از غفایره
محروم میماند اما غمی نیست آن کوری را که اینجا مش
بگری باز میباشند

أَخِي قَدْ طَالَ لَبْثُكَ فِي الْفَسَادِ	وَبِئْسَ الزَّادُ زَادَكَ فِي الْمَعَادِ
صَبَا مِنْكَ الْفُؤَادُ فَلَمْ تَرْجِعْهُ	وَجَدْتَ إِلَى مُتَابِعَةِ الْفُؤَادِ
وَقَادَكَ الْمَحَاحِي حَيْثُ شَاءَتْ	وَالْفَتَكُ أَمْرٌ سَلَسٌ الْقِيَادِ
لَقَدْ نُوذِيتَ لِلتَّرْحَالِ فَاسْمَعْ	وَلَا تَنْضَامَنَّ عَنِ الْمُنَادِ
كَفَاكَ مَشِيبُ نَفْسِكَ مِنْ تَذِيرِ	وَغَالِبَ قُوَّتِهِ لَوْنُ الْإِسَادِ

ای برادر در ملک تو در تبا و کاری در ایا قادی و زار و توشه تو برای
معاد ناخسته آمد دل تو بنادانی و امور نا پخته جوانی بایل شد
و تو این میان ترسانش نداشتی بلکه بهوای دل بسته افتی و
بخوابش دل و لبی رشته معاصی و از نه ذنب بهر کی که
خواست ترا باز کشید و ترا مردی سلس القیاد و رام و بهوار رفت
یعنی مطیع و منقاد خود دید همانا مادی مرگ ترا همی بایست زند تو
برای کوچیدن این سرای خیر کوید پس کوشش شو باز
کن و انجام و آغاز کار باز دان و ازین بایست رحیل و چنین
قال و قيل بگری و بخبری مباش پیری تو و دیگر کون شدن و
بناد در افتادن چهره و گونه تو برای تو و بیم دادن تو و با خویش
آید تو کافی است

وَدُنْيَاكَ الَّتِي غَرَبَتْ فِيهَا	ذَخَارِ فِيهَا نَعِيرٌ إِلَى الْجَنَّةِ
تُرْجَحُ عَنْ مَهْلِ الْكَيْفِ	فَمَا أَصْنَى الْبَهَادُ وَنَضَادِ
لَقَدْ مَرَجَتْ حَلَاوَتُهَا لِيَمِ	فَمَا كَا كَذَرِ عَنْهَا مِنْ مَلَاذِ
مُحِبَّتٍ بِمُحِبِّ بَنِي دُنْيَا	وَمَغْرُورٍ بِأَيَّامِ اللَّذَذِ
وَمُوشِرِ الْمَعَامِ بِأَرْضِ قَفَرٍ	عَلَى بِلَدٍ حَصْبٍ ذِي دَاذِ

این جهان ناپایدار که بر خرافا مستودع است در روز و فریفته مستی
بجذب و باوقفا و دشمن حوادث و بماریزد و میزد و می شود چندی که توانست
و نیز و داری از فعالان و مخاطران اتمام کوشش و کمال جهد
دوری جوی چه هر کس دانا و بر امور خود توانا و بر عواقب رود کار
بسینا باشد. ابد این سرای پر کمر و فریب مانیل نمیشود و بیانات
فریب و دعوت پر کمر و استیکبش کوشش نمیدهد شیرخا با المخی زهرش
بکار و مسح چاره و پناهی بهتر از حذر کردن ازان و فرسار
نیت در تحجب استخوان از آنکه بشکفتی اندر است و بسبب نعیم
غالی جهان خویشتن بر این و بایام تو وام لذت بد فرجامش
مغرور و مقام حوزرا در زمین خشک و خالی و بیکی زار
و غبار آلود بد می گزیند

هَلِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا جَمِيعًا	سَوْفَ ظِلٍّ يَبْقَىٰ مَعَ الشَّمْسِ
تَفَكَّرْ أَيْنَ أَصْحَابُ السَّرَايَا	وَأَيُّهَا الصَّوْافِرُ الْعِشْرَا
وَأَيْنَ الْآمِنُونَ يَدُوكُمَا	وَأَيْنَ السَّابِقُونَ لَدَى الْفِتَا
وَأَيْنَ الْقَرْنُ بَعْدَ الْقَرْنِ مَعَهُم	مِنَ الْخَلَفَاءِ وَالشُّعْمِ الْكِبَارِ
كَأَن لَّمْ يَخْلُقُوا وَلَمْ يَكُنْ فَا	فَهَلْ حَىٰ يُصَانُ عَنِ الْبَوَارِ

ای دنیا و آنچه در آن است تمامت جز مانند سایه است که با افتاب
 میگردد و بار و زوال میجوید نیک بیندیش و تحقیق بنگر که چنانچه
 صاحبان سیاه و داریان لشکر و دستگاه و فارسان سپه
 بود و بزرگان ایشان با مین سپهر کجا هستند بزرگان
 با اقتدار و سترگان مهابت امار و بخت جویندگان بشکام
 غر و فخر و نمایندگان قدرت و اعتبار و چه شدند آن کروان
 گز و بکر همی روز کاری از پس روز کاری نمودار شدند
 و بخلافت و سلطنت و استیلا و قدرت و نمایندگی و بزرگی
 با تمام مهابت و مفاخرت و سر بلندی بر گریه های دولت و
 وساده نمک و ایالت بنشیند و چنان بر خستند که گوئی از هیچ نیایند
 آیا هیچ زنده از تباہی معصون می ماند

وَمَا يَمُوتُ مِنْ غَيْرِ أَنْ	أَيَّزَ الْفَتَى بِالْمَالِ نَهْوًا
وَدَوْلَتُهَا خَالِطَةُ الْحَاوِي	وَيَطْلُبُ دَوْلَةَ الدُّنْيَا بَجَازًا
وَنَامَتُهَا الْوَجَلُ عَلَى فَنَارِ	وَنَحْنُ وَكُلُّ مَنْ فِيهَا كَفِرُ
عَلَى طُولِ التَّوَانِي بِالْهَمَا	جَهْلِنَا هَا كَانَ لَمْ نَخْبِرْهَا
وَلَا نَفِيحَ غَيْرِ الْإِحْيَا	وَلَمْ نَعْلَمْ بَانَ لَا لَيْتَ فِيهَا

آیا شخص جو از دبال دنیای دون و خواسته این سراچه بر کمر و
فتون که بجه از روی باطل و سر و غی با دروغ می باشد غره
میکرد و حال آنکه در آنچه ناپیخته میکرد و هیچ جای فریب
یافتن و کرامی شدن نیست و دولت دنیا را که نه از حقیقت
است و مجازی است نیازمند میشود با اینکه ما و هر کس در این
منزلگاه خراب است مانند مسافریم که با شتاب تمام بیایست
بار سفر بر بندیم و طبل رحیل فرو گویم چنان این دنیا و زوال و
عدم بناتش را بجهول گرفته ایم که کوئی هرگز در این سراچه بی
عتبار از در احتیاج بر نیاید ایم بسبب طول توانسته و
ستی با اینکه محال امتناز فرصت داشتیم و هیچ ندانستیم
که درین جهان دوزخ است و در یکی شاید و جرعه کردن آسایش نیارود

وَمَا بَقِيَ الصَّبَاحَ عَلَى الْأَسَا ^{سِ}	إِنِّي السَّجَابِ يَامَعْبُونِ ^{۱۱} بَنِي
وَدَمْعَكَ جَامِدٌ وَالْقَلْبُ ^{۱۲} قَاسٍ	ذَنُوبِكَ جَمَّةٌ تَتَرَى عِظَامَ ^{۱۳}
وَقَدْ حَفِظْتَ عَلَيْكَ أَنْتَ ^{۱۴} قَاسٍ	وَأَيَّامًا عَصَيْتَ اللَّهَ فِيهَا
لَا وَزَارَ الْكِبَارُ كَالرَّوَا ^{۱۵} سِ	وَكَيْفَ نُنْطِيقُ يَوْمَ الْحَشْرِ جَلَدًا
وَلَا تَنْبُ ^{۱۶} وَلَا أَحَدٌ يَوَلِيكَ	هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي لَا وَدَّ بَنِي ^{۱۷}

ایا در جابه سنجاب و لباس خنود حریر بن آسانی میگذرانی و بنای
 عمارات میگذاری با اینکه باید او بر این اساس باقی نمائی و کنایان
 تو بسیار و بیکله بزرگ است و با اینحال آنحضرت چشمت از هم
 خدای و شرمساری جاری و دلت از غش و وقاوت عاری نمیشود
 و آن روز کار بر آنکه بعضی مان پروردگار بیایان بر روی همه
 بر تو محفوظ و مستحب و لکن تو بجماعت را فراموش کردی و
 جمله را نادیده انگاشتی و چگونه در روز محشر ترا آن
 توانائی است که بار کبار و اوزاری را که چون کوده گران است
 بر خویشتن حمل نمائی در روز قیامت آن روز نیست که نه دوستی
 کسی با کسی سود بخشد و نه کسی با کسی مجال مودت افتد و نه نسبی
 حاصل بخشد و نه کسی بمال و ثمن غنما را کسی شود

عَظِيمٌ هُوَ لَهُ وَالنَّاسُ فِيهِ	حَيَارَى مِثْلُ مَبُوتِ الْفَرَسِ
بِهِ يَنْغَيِّرُ الْأَلْوَانُ خَوْفًا	وَبَضْطُكَ الْجَوَارِحُ بَارِئًا
هُنَالِكَ كُلُّ مَا قَدَّمْتُ نَبْدًا	فَعَيْبِكَ ظَاهِرٌ وَالسُّرَّاشِ
لَقَدْ نَقَصَ نَفْسِكَ كُلُّ يَوْمٍ	فَقَدْ أَوْدَى بِهَا طَلَبُ الْمَنَاشِ
إِلَى كَمِ تَلْبِغِ الشَّهَوَاتِ طُورًا	وَطُورًا تَكْشِي لِبَنِ الرِّيَاشِ

بزرگ است موال و مہبت روز بخشرو مردمان از کثرت بیم و مہبت
 همه در بہت و حیرت مانند پروانه بر آگندہ و از نہایت وحشت و مہبت
 رنگها و بچرگون و جوارح لرزان و مر نقش و درین روز ہر کس بر چہ
 کردہ و نہ خرد نہادہ از خیر و شر و طاعت و معصیت آشکار و عیب
 و تقصیر ہر دو پوشیدہ تو نمودار میشود پس ہر روز تو اقص نفس
 خویش را بازجوی و در افعال نامستودہ خویش بنظر آرد و گذارد
 و شمارہ شود چہ این طلب و بقی کہ در امر معاشش احتمال کنی و با بخت
 مساد نباشی بہلاکت می آفرد تا چند در طلب شہوات کونا کون میکوشی
 و بہر دم بہوای نفس برنگی تا زدیرون میشوی و تن را بجاہات
 نرم و نازک میپوشی

عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ مَا يُؤْتِيهِ	إِلَى سَبِيلِ التَّائِمَةِ وَالْخَلْدِ
وَمَا تَرْجُوا النِّجَاةَ بِهِ وَشَيْكَأَ	وَقُورًا يَوْمَ يُؤْخَذُ بِالنُّوَا
فَلَيْسَ نَبَأُ عَفْوِ اللَّهِ إِلَّا	يُظْهِرُ النُّفُوسَ مِنَ الْعَا
وَبِالْمُؤْمِنِينَ بِكُلِّ رَفِيقٍ	وَنُصِّحَ لِلدَّانِي وَالْآفَا
فَإِنْ تَشَدَّدَ يَدَا فِي الْخَيْرِ فَعَلِمَ	وَإِنْ تَعَدَّلَ فَمَا لَكَ مِنْ مَبَاصِ

برقباد که بآن امور و افعال روز گذاری که تو را بر او سلامت
و خلاص باز سپارد و بر آن روز که برای عرض حساب در پیشگاه
ایزد و باب فرشتگان خدای محض ایستد و استخفاف و
کمال قدرت و قهاریت موی پیشانی اهل محشر را میگیرند
و بمقام حساب میکشاند بر استکاری و نجاتی سریع باز رسانند
همانا بغض و کدشت خدای جز بمطرداشتن نفوس از معاصی نیستن
اذیال وجود را از آلائش کنایان نمیسوزان باز رسید و نیگونی
بامؤمنان هرگونه رفتی و رفاقتی و نصیحت زانند و مو غفلت
فرمودن ابدانی و اقا صی کدشت خدای تأمل توان شد
اگر کار بخیر و خوبی کنی رستگار شوی و اگر عدول نمائی
گریز گاه نیابے

وَرَبِّكَ عَنْكَ فِي الْحَالِ رَاضٍ

فَإِنَّ الرُّشْدَ مِنْ خَيْرِ أَعْرَاضٍ

وَيُودِشُ حَوْلَ حَزْنٍ أَرْمَاضٍ

عَنِ الْعَيْنِ مَحْجُوبِ الْغَايِضِ

نَظَارُ اللَّيْهَامِ فِي الْفِيضِ

وَاصِلُ الْحَزَنِ أَنْ تُصْحَى وَتُصْبَى

وَإِنْ تَعَاظَرَ بِالْخَلِيطِ رُشْدٌ

وَذَرَعَتْكَ الَّذِي يُخَوِّي بَرْدٌ

وَحَذُّ اللَّيْلِ حَتَامٌ ظُرْدٌ

فَإِنَّ الْغَافِلِينَ ذَوِي التَّوَانِ

اصل و بیان حزم و عقل این است که چنان بامداد و شبانه نمی آید که
 خدا می توانی در هر کار و کردار و روان و روش تو از تو خوش شود
 باشد و اگر معاصرت نمی آید که تحت سلطه و مهارت و پریشانی و
 پریشانی کاری را برده شود و شدت همتا شدت بهترین سدی است
 که جلوه راه آدمی را میگیرد و یعنی نمیکند از بران غفلت و غار
 شود و آنچه اسباب غواست و هلاکت و مورت طول حزن
 و رنجوری و اندوه است از خود باز دارد و در شبها حذر و
 هر دو خویش را از عبادت و عبادت برگیرد و خواب خوش از
 چشم دور دارد یعنی کسی در تن با سراجت و چشم بخواب مسافر
 و باره از شب عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 گورانه و در عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت

كُنْ بِالْمَرْءِ عَارًا أَنْ تَرَاهُ	مِنْ الشَّانِ الرَّفِيعِ إِلَى الْخِطَاءِ
عَلَى الْمَذْمُومِ مِنْ فَضْلِ حَرْبٍ صَا	عَنِ الْخَيْرَاتِ مُنْقَطِعِ الشَّيْطَانِ
يُسَيِّرُ بَيْكَةَ امْسِرَ أَوْ نَهْيَا	إِلَى الْخُدَامِ فِي صَدْرِ الْبِطَانِ
بَرَى أَنْ الْمَعَارِفَ وَالْمَلَا	يُمْكِنُ الْجَوَازَ عَلَى الصِّرَاطِ
لَقَدْ خَابَ اسْتَحْيَ قَدْ لَمْ يَجْزَا	وَذَا الْقَلْبُ مِنْهُ عَلَى النِّجَا

کافی است برای مرو که گران ثوی او را که بان شان رفیع که خدای
 و در جنس او نهاد و بسبب طایبی و معاصی روی به نشیب او در و بر کرده اید
 استود و حریر و در خیرات و عمل خیر منقطع الرغبه والنشاط و از روی
 کمال عجب و تقاضا در صدر بساط جای گزیده خدام را با دست بگر
 و خود بینی با مرو نهی مشغول نماید و چنان بکان نماید که با سباب
 عیش و نوش و آلات طالع طایبی که شستن از صراط بتمکین
 خدا بدست و باین وسائل و وسایط در روز محشر سرنج و خطه
 کار کام خواهد کرد همسانا دلیل و خار و خاک را گردید آن
 کس که بشقاوت روز کار پیار و و قلب او بسبب اینکه
 رک و لش پایده شده زایل گردیده است

حَرْفُ الظَّاءِ الْمَجْمُوعُ

۱۸

فَمَا يَرْجُو زَيْجَ لِحْفَافٍ	إِذَا الْإِنْسَانُ خَانَ النَّفْسَ
وَلَا الْأَصْنَافَ حَوَالِقَافٍ	فَلَا وَدَعَ لَدَبَهُ وَلَا وَفَاءَ
وَلَيْسَ بِلَيْسِ أَثَوَابٍ غِلَافٍ	فَمَا زُهِدُ التَّقَى يَخَافُ رَأْسَ
وَأِيمَانِ التَّخَشُّعِ فِي الْحِافِ	وَلَكِنْ بِالْهُدَى قَوْلًا وَفَاءَ
يُوسِعُ وَالضَّرَابِ مِنَ الشَّوَابِ	وَالْأَعْمَالِ الَّتِي تَنْجِي وَتَنْفِي

چون نفس انسان با انسان از در خیانت شد یعنی انسان
 بهوای نفس که با پایش همه خیانت و زبان کاری است و چاره
 گردید دیگر از هیچ یکس نبایست در صدد و حفاظت و حیانت
 باشد و چنین کس را نه ورع است و نه وفاداری هیچ پند و
 اندر روی حالت شنیدن و اصفا و زهد و زلم و موت متقیان
 بجان ترا شنیدن سر و پوشیدن لباسهای خشن است لکن
 زهد آنست که قول و فعل نهد همه از روی راستی و دورستی و بدون
 از کمی و کاستی باشد و همه کاره از دور خشوع و خضوع بپند که آن
 شدن به بنیایع یزدان در اوست و بان اعمالیکه او را نجات
 بخشد و بر حسب وسیع از ناشایست باز دارد و از آتش و دوزخ
 فرار آورد و طاعت نماید

لِكُلِّ شَرْقٍ الدُّنْيَا اجْتِمَاعُ	فَمَا بَدَّ السُّونِ مِنْ اجْتِمَاعِ
فِرَاقٍ فَاصِدٍ وَتَوَيُّ شَطُونِ	وَشُتْلٍ لَا ثَلَبَتْ لِلْوَدَاعِ
وَكُلُّ اخْوَةٍ لَا بُدَّ يَوْمًا	وَأِنْ طَالَ الْوَصَالُ لَا انْقِطَاعَ
وَإِنْ مَطَاعٌ دُنْيَا فَاخْلِيلُ	وَمَا يَجِدِي الْقَلِيلُ مِنَ الْبِئْسَاءِ
وَصَارَ قَلْبُهَا حَرًّا عَجِيبًا	تَشْتَتِ بَيْنَ أَنْيَابِ السَّبَاعِ

برای هرگونه پراکنده کی روزگار اجتماع و فراق هم گرویدنی هست لکن
بعد از آنکه یک مرکز قرار گیرد و تفرقه در آن کند و کما اجتماع نشاید آن
پراکنده کی را فراق هم گرویدنی نیاید و فراقی جدا کنند و دوری بی
پایان و کاری است که مجال وداع ندید و هرگونه اخوت و برادری را
اگر چند مدت بدراز افتد و وصال باقتضای روز و سراسر انجام آن شده را
انقطاع و انفصال پدید آید و متاع دنیا اندک است و از متاع
اندر کفایت نرسد بلکه آن متاع قلیل تر بجمله مایه حرج و عسر
در پنج و یکشت است و تمامت در حک و و دندان مردمان سماع
مانند در مذ و صفت پراکنده است یعنی حالت آن قلیل هم
این است

حکوف النین المجهز

۲۰

وَعَمَّا نَفْسٍ الْأَكْلَ طَاغِي	وَلَمْ يَطْلُبْ عَلَوَّ الْقَدِيمِهَا
فَلَيْسَ لِنَا طِيبُ السَّاعِ	وَإِذَا نَالَ النَّفْسُ مِنَ الْمَكَا
قَوْلٍ وَاصْطَحَلَ مَعَ الْبَدَاغِ	إِذَا بَلَغَ الْمِرَادَ عَلَوَّ عَمْرِ
إِذَا صَارَ الْبِنَاءُ إِلَى الْفَرَاغِ	كَتَبَرُ قَدْ قَدَّمَ حَافِيَاهُ
أَلَا لَا يَخِينُ الْمَلِكُ بَاغِي	أَقُولُ وَقَدْ رَأَيْتُ مُلُوكَ عَصْرِ

جز مردم طاغی کش در طلب علو قدرو عر نفس در وار دنیا هیچ
 کس نباشد و چون بمعالی نفسیه آن نایل شوند در این نایل
 شدن و رسیدن هیچکس را کوار نباشد یعنی چون دوام و بقا
 ندارد بر کسی خوش و خوشگوار نشود و اگر چند مکرر بنمو نفس
 و علو عز را باز رسند و در همان حال بلوغ و رسیدن بمقصود
 بناگاه روی بتابد و مضطرب شود مانند قصه می را که بپای کند و در
 فراغ از بنا از دوست خراب شود و از بنیان ویران گردد و
 من میگویم و تحقیق که پادشاهان عصر خود را دیده ام
 و البته باشید که یعنی و ستم دارای ملکت
 نتوان شد

وَأَمْرِي كُلُّ يَوْمٍ خِلَافٌ	عَاقِبَةُ بَالِكَةٍ قَصْدٌ
وَلَمْ يَرْفِهِ إِثَارُ الْعَفَافِ	إِذَا عَاشَ أَمْرٌ مَحْبُوبٌ
فَقَدَّارِي لَمْ يَشْمِزْ التَّجَافِ	فَلَا يَسْتَحْصِيهِ كَرِشَادٍ
وَأَبْلَحَ طَاقَتِي فِي الْإِنْصَافِ	وَلَمْ لَا أَنْدِلَ الْأَيْضَافُ
سِوَايَ فَلَيْسَ إِلَّا الْقَوْلُ	لِي الْوَيْلُ أَنْ نَفَعْتُ

اینها را راست که باین نامست و نصیحت آنکه نمایم غیر خود را یعنی خود را
درین شمار و دریناورم و حال آنکه امر من بجااست بادی الخلف است
یعنی از بدایت برخلاف بوده چون پنجاه سال از روزگار مرد بر
گذرد و آثار عفاف و عفت در وی مشاهده نشود و هیچ رشد
و پرشادی او را یاد و در کار نیست بلکه راهی بیخانی و تقاضی
باز پیرو است و از چه روی از خویشتن انصاف منجم و قوت
و طاقت خویش را بعدالت و انصاف بخرج نمیرسانم یعنی با
از خود نیز حساب جویم و انصاف گیرم و ای بر من اگر این مواعظ و
نصائح جز من کسی را سود رساند یعنی خود من فایده نبرم و در
غیر مشغول باشم و از این کلمات نصائح امیز و آیات موعظت آیت جز
توانی از برای من نماند یعنی نصیب من همان نظم الفاظ باشد و بس

حرف الفاف

۲۲

أَلَا إِنَّ السَّيَاقَ سَيَاوُهُ
وَيَقْنِي مَا حَوَاهُ الْمُرُصَلَةُ
سَنَا لِفِكَ الشَّدَامَةُ عَنْ قُرْبِهِ
أَمْدَرِي أَيَّ يَوْمٍ ذَاكَ فَكَّرُ
فَرَاقٍ لَيْسَ بِشَهْرٍ فَرَاقٍ

وَمَا فِي غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ سَيَا
وَقِيلَ الْخَيْرِ عِنْدَ اللَّهِ تَابَهُ
وَقَسَمْتُ حَسْرَةً يَوْمَ الْمَسَاءِ
وَأَيُّقِنَنَّ أَنَّهُ يَوْمُ الْفَرَاقِ
فَلَا تَنْقَطِعِ الرَّجَاءُ عَنِ الْفَرَاقِ

باید سیاق و روش زده باشد و بیرون این سیاقی نباید
و هر چه مرد فراتر آید و بالمره و ستونش فنا و نیستی میشود اما اگر واد
نیک و عمل خرد و حضرت خدای باقی است زود است با
ندامت و چنانچه فی انیس و البت کروی و در روز مساق و
جان سپردن از کمال حسرت فریاد و شوق بر آوری
پس میدانی این روز یعنی روز مساق چگونه روزی است
نیک بیندیش و یقین بدان که آنروز روز جدائی و فراق است
اما چگونه فراقی که هیچ مفارقتی با آن مشابست ندارد
چون در مفارقت و جدائی امید وصال و پیوستگی است
اما در این فراق بالمره از تلافی و اتصال رشته امید واری بریده است

حرف الکاف

۲۵۰

وَيَقُولُ اللَّهُمَّ بَعْدَ إِحْنَانِكَ	يَحْتَبِ لِي النِّجَارُ كَيْفَ يَكُونُ
وَمَعَادِي الْوَتِّ يَجِدُ بِأَسْنَانِكَ	وَكَيْفَ فِي آبِ طَبَلٍ وَأَهْوِ
يُقَصِّرُ فِي أَجْنَمِ اللَّفْكَ كَالِ	وَمِنْهُمْ أَفْضَالُ النَّظَائِرِ
وَمُورِدُهَا خُوفَاتُ الْخَلَالِ	وَمَوْقِفُ نَفْسِهِ كَمَا رُوحُهُ
وَيَكْنِفُ حَوْلَهُ جَمْعُ الْبَوَائِكِ	سَيَعْلَمُ حِينَ تَقْجَاهُ الْمَنَائِمُ

در عجب مستم از آنکه صاحبان تجارت و از مومنان مستند چگونه
 کار بغفلت و روز بغفلت میپارند و بعد از آنما شهابی بود و لعب
 میگذراستند و در کارهای بیپوده و بازیچه کوشش مینمایند
 و حال آنکه سرودگوی مرک و داشتند و اشتراجل برای پذیرای
 مرک سرود میگویند و با عجل و شتاب بخوان اجل و عیوب
 مینمایند و کسی که همیشه رسوائی و کرم و کان فضایل اعمال
 تقصیری نماید هرگز کوشش کردن از خود را از جهل و غفلت
 و بقیام پلاک و تباهی میافکند نفس خود را از روی سستی و نادانی
 و حال آنکه مورد او در مخوفات هلاکت است و زود است که باز
 و اندکاهی که فرو گیرد او را چنگال میناید و در پاید او را مرک و در پیرامون
 او بر مرک او بنالند

وَحَلَّ بِمِلْمَاتِ الزَّوَالِ	كَانَ سُرُودَهُ أَصْنَى عُرُودًا
وَالْبَسَ بَعْدَ ثَوْبِ انْتِفَالِ	وَعُرَى مِنْ ثِيَابِ كَانَ فِيهَا
بِهَادِي بَيْنَ اعْنَافِ التَّوْحَالِ	وَبَعْدَ كَثِيرِ الْأَقْرَاسِ فِيهَا
تَمَای عَنْ أَقْرَبِهِ وَالْمَوَالِ	إِلَى قَبْرِ بِنَادٍ رُفِيعِ فُرُودًا
وَلَمْ تَحْبِبْهُ مَأْثَرَةُ الْمَكَالِ	تَخَلَّى عَنْ قُرُونِهِ وَوَدَّ

یعنی از کمال سرعت گذشت روزگار و حوادث لیل و نهار هر کس
 بسروری انداخت چنان همی نماید که کوئی باده اوی سرور در سپرد
 و شامگاهش جز غرور و ذریب نشود و لمات زوال و میامع فنا
 او را بزمیری در نوشت و اینجا عیش و عشرت که در آن اندر بود عاری
 و لباس انتقال ازین سرای فناء و زوال بلبس میشود و از آن پس
 که روزگار بر هر کجای عز و دولت سوار و بعیش و نوش کامگار نبود
 او را در چنانچه حرکت بر اعناق رجال و کمر و بنای مردم بسوی کوری
 که برای نهادن او معین گرد و بودند تنها و دور از دوستان و اقربا
 میگذرانند و انداختند زینتها و آرایشها که او را بود برهنه میکرد و روی
 از میگردانند و آن بزرگها و عظمت او را فایدت نرسانند و از
 بلا همچو ب نماند

وَلَمْ يَسِرُّوْهُ يَوْمَ قُطَيْعٍ
وَيَوْمَ الْحَشْرِ أَقْطَعُ كُلَّ يَوْمٍ
وَكَمْ مِنْ ظَالِمٍ يَبْعَثُ لِبَلَدٍ
وَشَخِصٍ كَانَ فِي الدُّنْيَا خَيْرًا
قَضَى اللَّهُ أَوْ سَمِعَ كُلُّ شَيْءٍ

أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْ يَوْمِ الْحَلَامِ
أِذَا وَقَعَا الْخَلْدَ بَقِيَ بِالْمَقَامِ
وَمَظْلُومٍ يَشُدُّ لِحِصَانِهِ
نُبُوءَ مَنْزِلِ النَّجْمِ الْكَرَامِ
نَحْنُ إِلَى اللَّهِ خَلْقٌ لَا نَامُ

و نمیکند و بروی هیچ روزی رسد و او قطع و سخت که از روز مرگ
شدید تر باشد و روز رستخیز از هر روزی قطع تر و رسوا
تر است کاهی که آفریدگان را برای عرض حساب و در پیشگاه ایرد
و بایست فراز آورند در آن روز چه بسیار کسان که در اینجا بظلم
و عداوت رفته اند و خوار و ذلیل میشوند و چه مردم ستم دیده و
مظلوم هستند که برای فصاحت و بلاغی مافات نیر و مند میگردند
و بیکسا که در این برای بخت و رستخیز و در آنجا داراست
مقام و منزلت نجباء کرام و عطاء فحاش است و از اینجا تمام است
اوسع و پنهان تر عفو کند خداوند آفریننده آفریدگان

است

رُفُوفٌ بِالْبَرِيَّةِ ذُؤَامِنَا	إِلَهُ لَا إِلَهَ سِوَاهُ فَسُودُ
وَشُكْرٌ بِالضَّمِيرِ وَاللَّسَانِ	أَوْجُهُ بِإِخْلَاصٍ قَجِيدُ
ظَلَمْتُ النَّفْسَ فِي طَلَبِ الْإِمَانِ	فَمَا سَأَلَ الرِّضَاعُ عَنِّي قَائِدُ
وَرَدَعْتُ إِلَى الْبَطَالِ وَالْوَقَارِ	وَأَقْبَبْتُ الْحَبْوَةَ لَمْ أَصْنَعُهَا
وَأَسْرَفِي فِي جَهْدٍ لِلْعَيْنِ	إِلَيْهِ أَتُوبُ مِنْ ذَنْبِي وَجَهْلِي

خداوندیست که جز او نیست خدا می فرودست رؤف و مهربان
و با جلد آفریدگان ذواقمان است و من او را از روی اخلاص
و جهد و عرفان و سپاس بخوان و لبان تو حید می نام
و یگانه یشمارم و از روی سئمت میگویم که از من برضا و رضوان
باشد چه من در طلب آمال و امالی این جهان برخویشتم
بظلم و ستم رفتم و روزگار زنده گانی را در طلب امانی
که مرا نمی بای بردم و ازانچه نبایست محفو طاعت شتم و بطلالت
و توانی و کسالت و کراتی روی آوردم بحضرت خدا که
از گشت می گنم از گناه و جهل نادانی و اسراف و زریدن
خود کوشش نمودن در معارضت و اعتراف من آوردن

فَإِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ
أَوَإِذَا مَلَآنُ يَمَانِي لُفُوفُهُ
وَبُنِيقِي بُرْعَيْنِ فَتَوَلَّى
ذُنُوبِي قَدْ كُوتَ جَنِّي كَيْسًا
فَلَيْسَ لِي كَوَاهُ الذَّنْبِ عَمَلًا

وَلِي قَبُولُ تَوْبَةٍ كُلِّ غَاوٍ
وَبُحْنُ عَيْنِ بَلْبِيسِ الْمَنَاوِ
وَيَنْفَعُ كُلَّ قَسَمٍ وَدَاوٍ
أَلَا إِنَّ الذُّنُوبَ هِيَ الْمَكَاوِ
سِوَى عَقْوِ الْمُهْمِسِ مِنْ مَدَاوِ

همانا خداوند بخشنده و توبت و انابت را پذیرنده و گذشت
نماینده است و در قبول توبت هر کمرای و باغواهی و لایست
دارد امیدوارم که مرا بعفو گذشت عاقبت و صحت بخش
و شیطانی که با بینکت من و دشمن من است بزند ان نمساید
و مرا بپو عظمت و کلمات پند آمیز من بود بخشد و هر کس را
که این مواعد را گوشش فرادهد یا این مواعد را روایت کند
منقبت بخشد همانا شراره کنایان من برده و پلوی مرا
داغ کرده است داغ گردنی همانا ذنوب و معاصی بجمله
مکاو و داغ کنند است و برای آنکس که
لیسب ذنوب او را بعد داغ کرده باشد و ای عفو خداوند
همیمن داغ درمانی نیست

وَقَسْنَا فِي الْخَطَايَا وَالْبَلَاءِ
نَفَا فِي الْخَيْرِ وَالصَّلَاةِ
وَبَادَى الْأَمْرُونَ بِكُلِّ خَيْرٍ
وَصَارَ الْحَرْبُ لِلْمَلِكِ وَجَبَّ
فَهَذَا شُكْلُهُمْ وَجَمْعُهُمْ

وَفِي زَمَنِ انْتِفَاصِ اشْتِبَاهِ
وَعَرَبِيَّةٍ لِمِصْرَ أَهْلِ السَّهْلِ
فَاعْنِ مَنَكِرٍ فِي النَّاسِ فَاعْنِ
فَالْحَرْبُ مِنْ قَدْرِ وَجَاهِ
وَهَذَا عَاقِلٌ سَكْرَانٌ

همانا در خطایا و بلا و اندر بیم و در زمانهای انتفاص و اشتباه و بی سر
خود نیکوئی از میا در خواست و صلاحی ان بدلت و دیوان در
اختادند و بسبب بدلت ایشان جلا و سفهاء عزت یافتند و
آنانکه امر معروف و خیر بودند از طغیان فتنه و نمایش خجسته
بیخود لهای عزت با عدت گرفتند و در میان مردمان هیچ
کس بجای نماند که از منکر نبی و معروف امر فرماید و از انقیاد
این چرخ نیامد بکون آزادگان بنده و مملوکان شد و
برای مردم آزاده غمزد قدر و جایی نماند و اکنون
این سفله گان بعضی بحر طمع و جمع اموال
مار و امشول و آن یک است و لایبی از هر چیز عاقل
است

حَرْفُ الْأَحْرَافِ

۲۹

ثُمَّ دُمَّا أَصَابَ وَلَا ثُبَالِي
فَلَا تَغْتَرِبَا بِالدُّنْيَا وَدَرَاهَا
أَتَجَلَّ نَائِبُهَا شَرُّهَا بَالٍ
فَلَا كَانَ الَّذِي عَقِبَ أَشْرُ
فَلَقِيَ مِنَ الْأُمُورِ فَعَالَ خَيْرٌ

أَسْحَنَّا كَانَ ذَلِكَ أَحْمَرًا لَا
فَمَا تَسْوَى لَكَ الدُّنْيَا خَلَا
يَكُونُ عَلَيْكَ بَعْدَ غَدَا
وَلَا كَانَ الْخَسِيسُ لَدَيْكَ مَا
وَأَكْمَلَهَا وَأَشْرَفَهَا خَصَا

یعنی اسراف و تبذیر میکنی هر چه بدست یی رسید و هیچ پاک نداری
که این مال که از روی اسراف با اتفاق پیرسان آید حرام است
یا حال پس بدینا و زخارف دنیا قریب مخور و مغرور مگرد
و آنچه را فرو گذار چه دنیا در هیچکاری با تو متابعت نرود
و اموری را برای تو بموافقت نیاورد آیا بخیل میوزی از کمال
تیر و قتال و حرص و شرم و مالی که فردای قیامت بجزیره و بال تو
و موجب بحال است پس خواستار باش چیزی را که پایانش
شمر و زمان آورد و هرگز چیزی خسیس و زیان دار برای خود
مال شمار و احتیاج کن و ما خود دار از امور آنچه نیک و کردار
نیک است و آن خصال و صفاتی را که اکمل و اشرف امور است
یعنی آنچه را احتیاج و ما خود و زمان می

وَكُنْ بِشَا قَرِيبًا ذَانِشَا
وَصُولًا غَيْرَ مُحْتَشِمٍ زَكِيًّا
بَعِيدًا عَنِ سَبِيلِ الشَّرِّ سَمِيحًا
مُسِينًا لِلْإِزَامِ لِلْإِنَاءِ
ثَلَاثُ مَوَاعِظٍ يَقْبُولُ صَدَقَ

وَقِيمَنَ بِرَبِّكَ جَمِيلًا
حَمِيدًا تَعْلَمُ فِي إِخْلَازِ وَائِي
نَقَى السَّلَفِ عَنْ عَجَبِ ثَائِي
أَمِينًا الْكَفِّ عَنْ قُرْبِ ثَائِي
تَقَرُّ بِالْأَخْصِ عِنْدَ مَوْلَى الشَّرِّ

همیشه باروی نندان و چین کشاده و خوی خوش و خلق آزاده
دل چسب و بافتا و با آنکس که امید تو است بارای و رویت
و سبک و نیت جلیل و رساننده خواهی و بدون امتشام و تکلیف
و بازگشت و دور و قای بومده حمید السعی و ستود و دروش و پند
که نشش و از راه شرانگیری و زیان رساندن دور و با وجود و پند
و جوانمردی و سخاوت مقرون در غیاب و حضور ابیان و کجاست ظاهر
و مخزن سید از غیبت و بدخواهی بمخنان پاک و پاکیزه و ابرو تعیین
بیچیز زمان و درویشان و نیازمندان و امین الکف در باره نیکو
و دور باش و این مواعظ مرا بگوش و گوش و قبول صدق و راستی
اختیار کن تا بامداد قیامت به کام سختی و شدت پیروز
و رستگار شوی

أَلَا أَيْهَا الْمَقْصُودُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ
أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ تَكْشِفُ كُرْبِي
أَتَخْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمَذْ

شَكَوْتُ إِلَيْكَ الضَّرْفَ وَفَارَهُمْ
فَتَجِبْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا وَأَقْضِهَا
فَإِنَّ رَجَائِي ثُمَّ ابْنَ سَجَا

و هم این اشعار از حضرت سید سجاد مسطور داشته اند

تَحْنُ بَنُو الْمُصْطَفَى ذُو غَصَصٍ
عَجَلَةٌ فِي الْأَفَامِ مَحْنُنَا
يَفْرَحُ هَذَا الْوَرَى بِعَبْدِهِمْ
وَالنَّاسُ فِي الْأَمْنِ وَالسُّرُورِ
وَمَا خَصَّصْنَا بِهِ مِنَ الشَّرَفِ
يَحْكُمُ فِينَا وَالْحُكْمُ فِينَا

يَجْرِعُهَا فِي الْأَفَامِ كَاظِمُنَا
أَوَّلَنَا سُبُلِي وَآخِرُنَا
وَتَحْنُ أَحْيَاؤُنَا مَا مَتْنُنَا
يَا لِفُطُولِ الزَّمَانِ خَائِفُنَا
الطَّائِلِينَ الْأَفَامِ افْتِنَا
جَاهِدْنَا حَقَّنَا وَغَاصِبُنَا

این شعر اثوب کتاب مناقب نوشته است امام بن العابدین این شعرا و اوقات

<p>اِذَا مِيزَ الصَّاحُّ مِنَ الْبَرِّاضِ كَمَا عُرِفَ السَّوَادُ مِنَ الْبَيْضِ وَقَاضَيْنَا الْإِلَهَ فَنَعْمَ قَاضٍ</p>	<p>لَكُمْ مَا نَدْعُونَ بِغَيْرِ حَقٍّ عَرَفْتُمْ حَقَّنَا فَجَدُّوْنَا كِتَابُ اللَّهِ شَامِدٌ نَاعَلَيْكُمْ</p>
--	---

قَدِّمَتْ هَذِهِ النُّسخَةُ الْمُبَارَكَةُ الشَّرِيفَةُ
 فِي بَيْتٍ وَرَعِيٍّ بِمَرْبَعِ الْمَوْلُودِ مِنْ
 سَنَةِ بَعْدَ عَشْرٍ وَثَلَاثِ
 مِائَةِ بَعْدَ الْفِ مِ الْمِجْرَةِ
 الْمُصْطَفَوِيَّةِ صَرْه
 الْعَبْدُ الْمَذْنُوبُ
 الْمِيزَانِيُّ أَوْ الشَّيْخُ

3587